

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رساله در معاد مختوم به تصدیق عالم ربّانی و حکیم صمدانی
مرحوم آقای حاج محمد کریم خان کرمانی اعلی الله مقامه
از تصنیفات عالم ربّانی و حکیم صمدانی
مرحوم آقای حاج میرزا محمد باقر همدانی اعلی الله مقامه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطّیّبین و اولیائهم
المقرّبین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین .
و بعد چون که فرمایش فرموده اند که هر کس از مسئله معاد چیزی
فهمیده اعتقاد خود را بنویسد خواه عالم باشد یا عامی و چون عامی را
هم امر کردند عذری از برای امثال این عاصی باقی نماند که اعتقاد
خود را ننویسد پس اقدام بر امتثال نمودم و شک نیست که مراد از
فرمایش این است که هر کس از کلمات و فرمایشات آنچه فهمیده
همان را بنویسد نه آنکه نفس فرمایشات را تصدیق کند چرا که معلوم
است در نزد مصدّقین ایشان که ایشان مصدّقند در فرمایش خود و آنچه
از اخبار آل محمد علیهم السّلام استنباط فرموده اند همه حق است چه
آنچه را که در درسها فرموده اند و چه آنچه را که در کتابهای خود

نوشته اند و این طور تصدیق رافع نزاع نخواهد بود چرا که مجملاً هر یک از متنازعین این تصدیق را میکنند و میگویند «ما قال آل محمد قلنا». پس رفع نزاع وقتی میشود که هر کس آنچه از فرمایشات فهمیده همان را به عرض رساند که اگر موافق فهمیده یا مخالف معلوم شود. و مبدأ این نزاع تقریباً شش هفت سال قبل از این میشود و تا کنون رفع نشده و روز به روز هر یک در فهم خود ثابت تر شده ایم مگر بعد از این خداوند تفضّل کند و به دل اولیای خود بیندازد که رفع نزاع را بکنند و آنچه به ذهن قاصر این عاصی میرسد این است که پایه نزاع به آنجا قرار گرفته که به غیر از تصدیق مشایخ اجل الله شأنهم حد مشترکی باقی نمانده. و اگر تفصیل حال موجب ملال خاطر شریف ایشان نبود البته تفصیلی ذکر میکردم و لکن چون قبل از اینها دوسه دفعه بعضی از آنها را عرض کرده ام و این حرفهای بی پستاهم هر قدر تجاوز از اهلش نکند بهتر است ضرور به ایراد آنها نیست پس اکتفاء می شود به آنچه خود فهمیده ام بدون دلیل و برهان چرا که الآن در مقام اظهار اعتقاد، نه در مقام اثبات چیزی به دلیل و برهان.

پس عرض میشود که چند چیز در این انسانِ مرگب از اصل و عرض مشاهده میشود که اول آنها طول و عرض و عمق و وزن و رنگ و شکل و کیفیات اربعه و سایر چیزها است که میبینیم آنچه در انسان است به همان طور در جمادات این عالم یافت میشود پس از آنجایی که حکمت

حکیم تخصیص بردار نیست آنچه بر سر جمادات عالم می آید بر سر این صفات هم که در انسان است خواهد آمد و چنان که مرکبات جمادیه این دنیا چند روزی زیست میکنند و بعد خراب میشود و اجزای آنها از هم میباشد و آب آنها به آب مطلق عالم مخلوط میشود و خاک آنها به خاک شایع میشود و هوای آنها جزء هوای عالم میشود و آتش آن جزء آتش عالم میشود و بعد از خرابی آن دیگر چیزی از مرکب باقی نمی ماند و سبب این است که در وقت ترکیب هم در واقع اینها یک چیز نشده بودند بلکه اشخاص متعدده بودند در مجلس واحد نشسته اجتماعی از برای ایشان حاصل شده و به اسم مجلس واحد عرضی خوانده شدند و بعد افتراق حاصل شد و به اسم متعدد خوانده شدند و در واقع در حال ترکیب هم متعدد بودند و بعد از آن هم متعدّدند و هرگز یکی نبودند و حکم یکی بر آنها در نزد حکیم جاری نمیشد مگر به حسب ظاهر که مجمع واحد و مجلس واحد عرضی گفته شد پس در انسان آنچه از این جور صفات یافت میشود در خرابی و عود ممازجه و سایر چیزها و احکام آنها کلاً شریک با سایر جمادات خواهند بود بدون تفاوت و این صفات نه بدنش از انسان است و نه عودش به سوی انسان و نه موضوع له اسم انسان حقیقی و نه اینها صورت انسان اصلی است و نه ظهور انسان است و نه اثر انسان است و نه تنزل انسان است و هیچ دخلی به انسان ندارد و انسان به جای قالی و

اینها به جای گلهای قالی نیست و انسان به جای حرّمی و اینها به جای گلهای حرّمی (و انسان به جای احرامی^۱ و اینها به جای نقشهای آن. خل) نیست و انسان به جای حدید و اینها به جای ما یصنع من الحدید نیست و انسان به جای مطلق و اینها به جای مقید نیست و انسان به جای ذات و اینها به جای صفات نیست.

و به جهت وضوح عرض میکنم که آنچه که در آئینه ممکن است که عکس بیندازد همه آنها از جنس همین جمادات است و هیچ نسبتی با انسان ندارد و بسا آنکه اینها در نهایت استقامت و انسان که در این لباس است در نهایت اعوجاج باشد و همچنین بالعکس و بینونت میان زید و اینها بینونت عزلت است و بینونت صفت نیست و هیچ دخلی به هیچ وجه به انسان ندارد مطلقاً.

و همچنین در انسان هست چیزی که در سایر نباتات این عالم هست که آن چیز با چشم دیده نمیشود ولیکن با فهم فهمیده میشود و آن صفات نباتیه است از جذب و امساک و هضم و دفع و زیاده و نقصان، و مؤثر این صفات هم در این عالم عود میکند به آنجایی که از آنجا آمده بود به طور عود ممازجه به طوری که در جماد ذکر شد و هیچ چیزی از

۱- احرامی: جانماز (دهخدا)

خصال نباتیه هم دخلی به انسان ندارد مطلقاً به طوری که در جماد ذکر شد بدون تفاوت و اعاده مقال مورث کلال است .

و همچنین در این انسان ظاهری چیزی است که در سایر حیوانات چهار پا به هم میرسد که آن شنیدن و دیدن و بوییدن و چشیدن و لمس کردن و رضا و غضب باشد مؤثر این خصال هم خراب میشود و از هم میباید و آثار آن هم همراه آن می رود چه در انسان ظاهری باشد یا در سایر حیوانات .

و عود مؤثرات صفات حیوانیه و نباتیه و جمادیه کلاً عود ممتازجه و فساد است در عاقبت و آثار آنها هم معلوم که خراب خواهد شد و در خراب شدن و عود به انسان نکردن و هیچ رجوعی به انسان نداشتن هیچ فرقی میان جماد و نبات و حیوان نیست و در عاقبت در حکم همه مساویند و دخلی به انسان ندارند .

و اما انسان جوهری است یگانه و گوهری است فردانه و شخصی است واحد مستجمع جمیع ما هو به هو ، و غیر ما هو به هو با او نیست و آن مرکب است از خاک و آب و هوا و آتش و حصص فلکیه دهریه که هیچ یک قبل از دیگری نبوده اند و هیچ یک قبل از وجود زید نبوده اند مگر به طور رتبه زیرا که این حصص ماده اند و ماده قبل از صورت است رتبه ، و هیچ یک نمیشود که بعد از وجود زید بر پا شوند بلکه همیشه با زید بوده اند و همیشه با زید هستند و چون قبل از زید

نبوده‌اند و بعد از زید معقول نیست که بتوانند باشند زید دهری شده و معقول نیست که زید از هم بپاشد و عود ممازجه کند، و ممازج با چه بشود؟ و حال آنکه اجزای او سابق نبوده و بعد از وجود او هم معقول نیست که برپا باشد و همین اجزای اصلیه که از اشیاء عرضیه که حیوان و نبات و جماد باشد استخراج شد و استخلاص حاصل نمود عود میکند به مبدأ خود عود مجاوره و خراب نخواهد شد.

و این انسان به این طور که عرض شد اگر هیچ شرعی به گوش او نرسید و مرد در نار فلق تکلیف خواهد شد و عاقبت در عرصه سایر اناسی محشور خواهد شد یا در جنت یا در نار قرار خواهد گرفت و اگر شرعی به گوش او خورد و قبول کرد مؤمن میشود و ایمان صورتی میشود از برای همان جوهر فرد و در جنت خواهد بود و اگر قبول نکرد کافر می شود و کفر صورتی و سربالی از آتش می شود از برای او و در جهنم کفرش خواهد بود و اعراض جمادی و نباتی و حیوانی نه دخیلی به انسان کونی دارد که آن کسی باشد که شرعی به گوش او نخورده باشد اگر چه طفل یک روزه باشد و نه دخیلی به مؤمن دارد و نه دخیلی به کافر به طوری که در جماد ذکر شد و نه این است که این اشباح و امثله که در سر جای خود ثابتند اینها زید باشند یا اثر زید یا تنزل زید یا ظهور زید یا به جای گلهای قالی و زید قالی و یا به جای گلهای حرمی و زید حرمی یا به جای ما یصنع من الحديد و زید حدید یا

به جای مقیدات و زید مطلق آنها یا به جای صفات و زید ذاتی که در آنها نافذ و ساری بلکه به هیچ وجه نه این امثله مطروحه از عمر عرضی دنیایی زید و نه مطلق آنها و نه ماده آنها دخلی به زید محشور روز قیامت ندارد و بینونت اینها با زید بینونت صفت نیست. بلی اینها در سر جای خود ایستاده و نه ترقی و نه تنزلی از برای اینها حاصل است و بعد از آنکه زید از این عرضها فارغ شد این عرضها که زید در آنها بود در دنیا با عرضی که عمرو در آن بود در دنیا بالنسبه به زید یکسانند چنان که بالنسبه به عمرو یکسانند و بدن اصلی زید دخلی به این اعراض ندارد به طوری که اگر آن را در این دنیا بکشند و در برزخ بکشند و در آخرت بکشند به قدر خردلی تفاوت نمیکند و لکن ترازوی کشیدن بدن اصلی زید هم این ترازوهای عرضی نخواهد بود. بلی تا انسان در این دنیا هست یا در برزخ هست مفارقت از اعراض آنها نکرده و آن اعراض پاینده اویند و بعد از مفارقت این اعراض هیچ دخلی به او ندارند و اینها جزء موضوع له لفظ انسان حقیقی نیستند (و این اعراض زید حقیقی نیستند. خ ل) به طوری که اگر قبل از مفارقت این اعراض را بکشیم مثلاً ده من باشد بعد از مفارقت هم اگر بکشیم ده من خواهد بود و به قدر خردلی از اینها جزء بدن اصلی زید نخواهد شد و به کم شدن و زیاد شدن اینها بدن اصلی زید کم و زیاد نمی شود.

و نمیگویم که آنچه که در دنیا است عرض است و دخلی به زید ندارد بلکه عرض میکنم که آنچه عرض زید است دخلی به زید ندارد و لکن نه اینکه زید اصلی در دنیا نیست بلکه زید اصلی آخرتی و الله همین زید دنیاوی است که محسوس است بدون تفاوت و به قدر خردلی از او هرگز کم نخواهد شد و لکن لباس زید و باغ زید و حیوان سواری زید دخلی به زید ندارد و اینها عرض اویند و نسبتشان با زید مثل نسبت گلهای قالی با قالی نیست و مثل ما یصنع من الحديد به حدید نیست و مثل نسبت جسم مطلق به این اجسام که افلاک و عناصر باشند نیست چنان که گذشت و السلام .

وصلی الله علی محمد وآله ولعنة الله علی اعدائهم در شب یکشنبه در دهه میان صفر سه ۱۲۷۷ قلمی شد اللهم اغفر لی ولسائر المؤمنین .

تصدیق عالم ربّانی و حکیم صمدانی

مرحوم آقای حاج محمد کریم خان کرمانی اعلی الله مقامه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقبل الله منکم وایّدکم وشدّدکم همین قول حق در مسئله است و انسان حقیقی روحی دارد که اجزاء اصلیه روح این بدن است و جسدی دارد که اجزای اصلیه این جسد است و جسد اصلی زید مقام جمادی دارد و نباتی و برای جمادی آن اعراضی است و برای نباتی آن اعراضی و این

اعراض ، دنیاویست و زایل است بموادها و اشباحها المتصلة و يتبعها اشباحها المنفصلة و جسد اصلی زید میماند بمادته و شبهه المتصل و يتبعه شبهه المنفصل و روح اصلی زید هم حیوانیتی و انسانی دارد و اعراضی حیوانی و انسانی و این اعراض برزخی است و زائل بموادها و اشباحها المتصلة و يتبعها اشباحها المنفصلة و باقی روح حیوانی و انسانی زید است بمادتیها و شبیهیها المتصلین و يتبعهما شبیهیها المنفصلان پس روح زید داخل جسد زید میشود و مستجمع جمیع مراتب فلکیه و ارضیه و بسیط و جوهر فرد نیست بلی منفرد از اعراض است و در همه مراتبش ماده و صورتی دارد و صورتش بر حسب ایمان و کفر است یعنی جمیل است و سفید و لطیف و خوشبو و خوشمو و خوشرو و معتدل اگر مؤمن است و عکس اینها اگر کافر است و این صفات بر حسب عالم دهر است نه دنیا و بیاض دهر مقصود است نه بیاض دنیا و مواد کثیفه بالجمله ماده روح و بدن زید در دنیا و آخرت یکی است نهایت به جهت لحوق اعراض ماده روح و بدن او در دنیا صورتی غلیظ گرفته آن را می شکند و اعراض آن را میگیرند و همان ماده را به صورت لطیف عمل او مصور می کنند. هذا الذی اعتقده، من وافق هذا فهو معی و الا فقد فارقتی و السلام.